

گفتار اندر زادن دختر ایرج

شبستان ایرج نگه کرد شاه
کجانام او بود ماه آفرید
قضا را کنیزک ازو بار داشت
از آن شاد شد شهریار جهان
به کین پسر داد دل را نُوید
یکی دختر آمد ز ماه آفرید
برآمد به ناز و بزرگی تنش
تو گفתי مگر ایرجستی به جای
چو پروین شدش روی و چون مشک موی
بدو داد و چندی بر آمد درنگ
چگونه؟ سزاوار تخت و کلاه
سبک تاختندش به نزد نیا
یکی شاد کن دل به ایرج نگر!
تو گفתי مگر ایرجش زنده شد
نیایش همی کرد با کردگار
دل بدسگالان ما کننده باد!
ببخشود و دیده بدو باز داد
به چهر نو آمد سبک بنگرید
یکی شاخ شایسته آمد به بر
مناچهره دارد منوچهر نام
برو برگذشتی نبودی روا
زمین را به پی هیچ نگذاشتی
روان بر سرش چتر دیبای بدي
نیامدش ز اختر زمانی زیان
بیاموختش نامور شهریار
سپه نیز با او هم آواز شد
بدو داد و پیروزه تاج سران
بدو اندرون خیمه های پلنگ
چه شمشیر هندی به زرین نیام
گشادند مر بندها را گره

برآمد برین نیز یک چند گاه
یکی خوب چهره پرستنده دید
که ایرج برو مهر بسیار داشت
پری چهره را بچه بد در نهان
از آن خوب رخ شد دلش پر امید
چو هنگامه زادن آمد پدید
جهانی گرفتند پروردنش
مر آن ماه رخ را ز سر تا به پای
چو برجست و آمدش هنگام شوی
نیانامزد کرد شویش پشنگ
یکی پور زاد آن هنرمند ماه
چو از مادر مهربان شد جدا
بدو گفت موبد که ای تاجور
جهان بخش را لب پر از خنده شد
نهاد آن گرانیمایه را بر کنار
همی گفت کاین روز فرخنده باد!
همان کز جهان آفرین کرد یاد
فریدون چو روشن جهان را بدید
چنین گفت کز پاک مام و پدر
می روشن آمد ز پرمایه جام
چنان پروریدش که باد هوا
پرستنده ی کش به برداشتی
به پای اندرش مشک سارا بدي
چنین تا برآمد برو سالیان
هنرها که آید شهان را به کار
چو چشم و دل پادشاه باز شد
نیاتخت زرین و گرزگران
سراپرده دیبه هفت رنگ
چه اسپان تازی به زرین ستام
چه از جوشن و ترگ و رومی زره

کمان های چاچی و تیر خدنگ
برین گونه آراسته گنج ها
سراسر سزای منوچهر دید
کلید در گنج آراسته
همه پهلوانان لشگرش را
بفرمود تا پیش او آمدند
به شاهی برو آفرین خواندند
چو جشنی بد این روزگار بزرگ
سپهدار چون قارن کاوگان
چو شد ساخته کار لشکر همه

آراسته: انباشته، آکنده

آوگان: نام یک پهلوان ایرانی در خدمت فریدون

اختر: ستاره بخت، مجازا روزگار

اسپان تازی: اسبان برگزیده و نجیب و اصیل

بدسگال: بداندیش، بدخواه، دشمن

پاییدن: نگهداری کردن

پرستنده: پرستار، کنیز

پروین: ثریا، چند ستاره درخشان در صورت فلکی ثور

پشنگ: نام برادرزاده فریدون

ترگ: کلاه خود

تیر خدنگ: تیر راست و بلند

چشم دل باز شدن: خردمند شدن و بحد کمال رسیدن

چو: آنچنان

چو برجست: چونکه بالید و بزرگ شد

خدنگ: درختی است دارای چوب سخت و محکم

خواستنه: مال، دارایی

درنگ برآمدن: زمانی چند سپری شدن

دیبه: (مخفف دیبا) پارچه ابریشمی، حریر

رمة: جمعیت، گروه مردم، رعیت

زبرجد: نوعی زمرّد

ژوپین: ژوبین، زوپین، زوبین، نیزه کوچک

سارا: زبده، خالص

سپرهای چینی و ژوپین جنگ
که بودش به گرد آمده رنج ها
دل خویش را زو پر از مهر دید
به گنجور او داد با خواسته
همه نامداران کشورش را
همه با دلی کینه جو آمدند
ز برجد به تاجش برافشانند
شده در جهان میش پیدا ز گرگ
سپهکش چو شیروی و چون آوگان
بر آمد سر شهریار از رمة

سبک تاختندش: بی درنگ بردند

سپهدار: سرلشکر

سپهکش: سردار سپاه، سپهبد

ستام: لجام، یراق، سر افسار

سراپرده: خیمه بزرگ

شبستان: سرای زنان

شیروی: نام یک پهلوان ایرانی در خدمت فریدون

قارن: پسر کاوه آهنگر

کاوگان: منسوب به خاندان کاوه

کجا: که

کمان چاچی: کمان خوب منسوب به چاچ (تاشکند)

کنیزک: دوشیزه از خانواده اعیان، پرستار، برده

گشادند مر بند ها را گره: قفل گنجینه ها را

گشودند و سلاح ها را بیرون آوردند

گنجور: خزانه دار، انباردار

مناچهره: فراخ چهره، خوش خلق و گشاده روی

نگه کردن: پاییدن، نگاهداری کردن

نؤید: مژده، بشارت، خبر خوش

نیا: پدر بزرگ، جد

نیام: غلاف

هنر: فضیلت و دانش

هنرمند: باتقوا و با فضیلت

مأخذ

۱. شاهنامه (جلد اول) از دستنویس موزه فلورانس، دکتر عزیزالله جوینی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۲
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۳-۴۷۱۴-۰
۲. شاهنامه فردوسی (از روی نسخه مسکو)، نشر محمد، تهران، ایران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
شابک (ISBN): ۹۶۴-۵۵۶۶-۳۵-۵
۳. لغت نامه دهخدا (CD)، موسسه انتشارات و چاپ دانشگاه تهران
شابک (ISBN): ۰۹۵-۴۳-۶۰۱۰-۹
۴. فرهنگ فارسی عمید، موسسه انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران، ۱۳۸۱
شابک (ISBN): ۹۶۴-۰۰-۰۱۳۱-۷
۵. فرهنگ لغات و ترکیبات شاهنامه، داریوش شامبیاتی، نشر آران، چاپ اول، ۱۳۷۵
۶. شاهنامه فردوسی (CD)، نشر کانون انفورماتیک، تهران، ایران،
<http://www.kanoon.net>
۷. <http://www.farhangiran.com>
۸. <http://shahnameh.com>